



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۰/فروردین/۱۳۹۶

موضوع کلی: اوامر

مصادف با: ۲۱ رجب ۱۴۳۸

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - مقدمات مفوته (غیر از تعلم)

مقام ثبوت: صور سه گانه

جلسه: ۸۸

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

همان طور که بیان شد در مقدمات به طور عام به استثنای مسئله تعلم در دو مقام بحث می شود: ۱. به حسب مقام ثبوت. ۲. به حسب مقام اثبات. در مقام ثبوت چند صورت مورد بحث است:

صورت اول را در جلسه قبل بیان کردیم و محصل مطلب در صورت اول این شد که هر جایی که مکلف علم به تمامیت ملاک واجب در ظرف خودش پیدا کند و یقین داشته باشد که اگر مقدمه را قبل از وقت ترک کند یا شرط واجب را کنار بگذارد، دیگر قدرت بر اتیان به واجب ندارد و از عمل به واجب عاجز می شود، در این صورت عقل حکم می کند به لزوم اتیان به مقدمه تا بتواند واجب را انجام بدهد. یعنی تحصیل قدرت بر واجب و حفظ قدرت بر کسی که بر خوردار از این قدرت است به حسب عقل لازم است. چون:

اگر مکلف این کار را نکند، منجر به تفویت غرض لزومی مولا می شود و همانطور که قبلاً گفتیم از نظر عقل فرقی بین مخالفت با تکلیف الزامی فعلی و تفویت غرض لزومی مولا از حیث عقوبت نیست. بنابراین کاری نداریم که واجب قبل الوقت وجوبش فعلی است یا خیر، زیرا بنا بر قول به استحاله واجب معلق مطلب را بررسی می کنیم ولو قائل به امکانش باشیم. یعنی وقتی می گوییم واجب معلق محال است معنایش این است که نمی توانیم بگوییم وجوب فعلی و واجب استقبالی است. لذا دیگر نمی توانیم قائل به وجوب فعلی باشیم و به واسطه وجوب فعلی ذی المقدمه برای مقدمه نیز وجوب درست کنیم و بگوییم به خاطر ذی المقدمه مقدمه نیز واجب است. اصلاً بحث وجوب مقدمه که مترشح از وجوب ذی المقدمه است در این بحث جریان ندارد؛ بلکه بحث این است که این مقدمات از نظر عقل اگر اتیان نشوند مکلف در ظرف خودش نمی تواند به ذی المقدمه و واجب عمل کند و این منجر به تفویت غرض لزومی مولا می شود. همچنین فرض این است که قدرتی که در این جا لازم است قدرت عقلی است و دخالتی در ملاک واجب ندارد.

بررسی استکشاف حکم شرعی در صورت اول

حال بحث این است که اگر حکم عقلی به وجوب مقدمه و تحصیل مقدمه یا حفظ مقدمه برای کسی که واجد این مقدمه است وجود داشت، آیا می توانیم از این حکم عقلی یک حکم شرعی کشف کنیم یا نه؟ یعنی از طریق قاعده ملازمه بگوییم حالا که عقل تحصیل

قدرت و مقدمه را واجب می داند یا مقدمه موجوده را واجب الحفظ می داند، آیا از نظر شرع نیز این چنین است و شرعا نیز حفظ مقدمات یا تحصیل مقدمات واجب است؟

فیه و جهان:

وجه اول: برخی مانند محقق نایینی معتقدند می توانیم از حکم عقلی، یک حکم شرعی کشف کنیم.

مدعای محقق نایینی و دلیل ایشان این است که اگر حکم عقلی به وجوب مقدمه باشد ما می توانیم حکم شرعی وجوب مقدمه را نیز استکشاف کنیم. زیرا خود این درک عقل و حکم عقل دلیل بر این است که شارع نیز این جا را واجب کرده است و حکم عقل خودش دلیل بر جعل شارع است. زیرا زمانی که عقل می بیند که مولا یک غرض لزومی دارد و تحت هیچ عنوانی نباید فوت شود و تحصیل آن منوط به یک مقدماتی است می گوید: پس باید این مقدمات تحصیل شوند زیرا در غیر این صورت غرض مولا فوت می شود. لذا اگر عقل چنین حکمی دارد این دلیل بر این است که شارع نیز به حسب قاعده ملازمه مقدمه را حتما واجب کرده تا غرض شارع حفظ شود.

پس اگر غرض شارع مهم و لازم است و اگر تفویت آن جایز نیست، خود شارع نیز مقدمه تحصیل آن غرض را واجب کرده است. منتهی این جعل ایجاب برای مقدمه متمم آن جعل اولی است که ذی المقدمه را واجب کرده است. کانه شارع این جا دو جعل دارد: یکی جعل وجوب ذی المقدمه است که خود واجب را بیان کرده است. و این جعل دوم را به عنوان متمم آن جعل بیان کرده است. لذا این جعل خودش جعل اصلی و به یک معنا استقلالی نیست. اصلا نفس تعبیر متمم جعل نشان می دهد این یک جعل تبعی است یعنی جعلی است که برای به کمک جعل اولی است. اموری وجود دارند که امکان بیانش در جعل اول نیست و در متمم جعل بیان می شود. مثل تقیید واجب به قصد امر و قصد امتثال، به قصد قربت. زیرا شارع نمی تواند در همان امری که دارد یک چیزی را برای مکلف واجب کند بگوید قصد قربت نیز در این فعل معتبر است. نمی تواند بگوید صل به قصد قربت، صل به قصد امتثال امر، این محال است؛ بلکه می گوید: «صل» کانه می گوید آن نمازی که من گفتم را به قصد امر من بخوان. پس این حکم شرعی متمم جعل و ناظر به حکم اول است والا خودش ابتدائا معنا و مفهوم ندارد. در ما نحن فیه نیز مطلب از همین قرار است، یعنی ابتدا مولا واجب را بیان می کند و چیزی را به عنوان وجوب جعل می کند. منتهی چون غرضش مهم است یک تبصره یا تتمه ای را به دنبال آن بیان می کند و می گوید: مقدمه این واجب نیز واجب است و باید اتیان شود و اگر عبد اتیان نکند غرض مولا فوت می شود.^۱

وجه دوم: برخی قائل به عدم استکشاف حکم شرعی می باشند. زیرا با وجود حکم عقل و درک عقلی مبنی بر لزوم اتیان به مقدمه و حفظ آن برای جلوگیری از تفویت غرض الزامی مولا دیگر نیازی به حکم شرعی نیست.

لذا بعد از آن که عقل این را فهمید اگر شارع بخواهد دوباره این مقدمه را ایجاب کند و حکم به لزوم تحصیل یا حفظ آن کند لغو است. زیرا غرض از تکلیف و ایجاب یا تحریم ایجاد داعی وانگیزه در مکلف است یعنی انبعاث و انزجار مکلف مقصود مولا است اگر مولا امر می کند قصد دارد مخاطب و مکلف منبعث بشود و اگر نهی می کند می خواهد مخاطب یا مکلف منزجر شود.

لذا در جایی که عقل خودش این داعی و انگیزه را در انسان ایجاد می کند و می گوید: باید برای اتیان به آن واجب آن مقدمات را تحصیل کنی یا حفظ کنی پس داعی در او وجود دارد و عبد با حکم عقل منبعث می شود. حال اگر شارع بخواهد دوباره حکمی

^۱ اجود التقریرات. ج ۱. ص ۲۲۱

داشته باشد این لغو است. کسی که منبعث شده را نمی توانیم دوباره منبعث کنیم اگر هم در شرع حکمی باشد تاکید یا ارشاد به حکم عقل است این در واقع همان اختلاف و نزاع کلی است که آیا در مواردی که عقل حکمی دارد شارع می تواند یک حکم مولوی داشته باشد؟ یعنی اگر در جایی عقل حکمی داشت شرع هم حکمی بیاورد این ارشاد به حکم عقل است یعنی شرع راهنمایی می کند به آنچه که عقل درک کرده است لذا این حکم دیگر نمی تواند مولویت داشته باشد. زیرا در این صورت باید داعویت و باعثیت داشته باشد یعنی در عبد برانگیزاننده باشد. لذا کسی که با حکم عقل این انگیزه را پیدا کرده دیگر ایجاد انگیزه در او معنا ندارد. لذا لغو می شود.

اما بعضی می گویند با این که عقل در جایی حکمی دارد مع ذلک اشکالی ندارد که شارع نیز یک حکم مولوی داشته باشد.

این یک اختلاف کلی است که با وجود حکم عقل امکان جعل یک حکم مولوی در مورد حکم عقل است یا خیر؟ پس ملاحظه فرمودید این جا دو نظر است. بعضی می گویند امکانش وجود دارد و بعضی می گویند ممکن نیست.

خلاصه مطلب: محقق نایینی می فرماید: طبق قاعده ملازمه می توانیم از حکم عقلی، حکم شرعی را کشف کنیم. البته حکم شرعی که ما کشف می کنیم در واقع متمم جعل است.

در مقابل، عده ای می فرمایند: اگر حکم عقلی وجود داشته باشد، دیگر نمی توانیم یک حکم شرعی مولوی کنیم. زیرا مساوی با لغویت است و لغو از شارع سر نمی زند.

حال سوال این است که آیا در ما نحن فیه می توانیم چنین حکم شرعی را کشف کنیم. این تابع اختلاف و نزاعی است که الان به آن اشاره کردم و در جای خودش به تفصیل مورد بررسی خواهد گرفت.

حق در مسئله: به نظر می رسد با وجود حکم عقل به لزوم اتیان به مقدمه یک واجب (که در وقتش اگر مقدمات فراهم نباشد امکان عمل به واجب نیست) دیگر جایی برای حکم شرع باقی نمی ماند و نمی توانیم از طریق قاعده ملازمه یک حکم شرعی کشف کنیم بلکه همان حکم عقل به لزوم اتیان به مقدمه کفایت می کند. لذا عقل ما را ملزم می کند اگر این مقدمه را در اختیار نداریم حتما آن را تحصیل کنیم و اگر در اختیار داریم آن را حفظ کنیم زیرا در غیر این صورت نتیجه اش این است که نتوانیم به واجب در وقت خودش عمل کنیم و این منجر به تفویت غرض لزومی مولا می شود و همان طور که قبلاً گفتیم تفویت غرض لزومی مولا نیز مثل مخالفت با تکلیف الزامی فعلی است.

صورت دوم

تا کنون بحث در مورد قسمی بود که قدرت لازم در واجب قدرت عقلی باشد یعنی به شرع کاری نداشته باشد. مثلاً مولا می گوید: «اکرم الضیف یوم الجمعة» یا «اطعم الضیوف»، اگر عبد بگوید هنوز که جمعه نیامده و ظهر جمعه نشده که اطعام واجب باشد پس من مقدمات را کنار می گذارم و همان روز جمعه وسایل پذیرایی را آماده می کنم در این صورت این عبد دیگر قدرت بر عمل به واجب در ظهر جمعه ندارد، زیرا مقدماتش فراهم نشده. پس اگر عبد می خواهد ظهر جمعه به این واجب عمل کند باید مقدمات آن را فراهم کند. لذا باید قبل از زمان واجب مقدماتش آماده شود. این قدرت، قدرت عقلی است و شارع آن را مقید به قید و شرطی نکرده و همان طور که گفتیم این مقدمات باید قبل از زمان واجب محقق شوند. مانند کسی که چند ماه دیگر می خواهد به حج برود و مقدماتی لازم دارد. مثلاً مکان و وسیله سفر و ... که باید از هم اکنون آن ها را فراهم کند.

در قسم دوم قدرتی که در واجب اخذ شده از ناحیه مقدمات یک شرط شرعی است و در ملاک واجب نیز دخیل است برخلاف قسم اول.

قسم اول این گونه بود که قدرت ماخوذ در واجب عقلی است و دخیل در ملاک واجب نیز نمی باشد ولی قسم دوم از هر دو جهت متفاوت است. اولاً قدرت در واجب شرعی است. یعنی به عنوان یک شرط شرعی قرار داده شده. ثانیاً در ملاک واجب نیز دخیل است. یعنی اگر این مقدمه نباشد کانه اصلاً ملاک واجب تحقق پیدا نمی کند. یعنی آن مصلحتی که در واجب است به ضمیمه این شرط حاصل می شود که خودش بر سه قسم است:

۱. شرط، قدرت مطلقه باشد. یعنی اصل توانایی، که اطلاقش در مقایسه با دو قسم دیگر معلوم می شود.

۲. شرط، قدرت خاصه باشد. منظور از قدرت خاصه قدرتی است که بعد از حصول یک شرط خاص از شرایط وجوب تحقق پیدا می کند.

۳. شرط، عبارت از قدرت در وقت واجب باشد.

در هر سه قسم ملاحظه کردید که قدرت در واجب به عنوان یک شرط شرعی اخذ شده است. به علاوه در ملاک و مصلحت واجب هم دخالت دارد. حال یا قدرت مطلقه است، یا قدرت خاصی است، یا قدرت در وقت خاصی است. (ابتدا یک تقسیم بندی کلی شد: یکی این که قدرت عقلی باشد دوم این که قدرت شرعی باشد. جایی که قدرت شرعی باشد خودش سه نوع است)

قسم اول: شرط عبارت است از قدرت با همه دامنه اش. منظور از قدرت مطلقه یعنی قدرت عام یعنی یک قدرتی با همه سعه ای که دارد. اگر شرط این باشد آیا این واجب التحصیل است یا اگر وجود دارد حفظش واجب است یا نه؟ این هم دقیقاً مثل قسم اول است یعنی نوع اول قسم دوم، دقیقاً مانند قسم اول است و هیچ فرقی با هم نمی کنند. یک تفاوت با هم دارند که آن تفاوت در ما نحن فیه تاثیری ندارد.

وقتی شرط شرعی عبارت از قدرت مطلق شد، در اولین زمان ممکن باید تحصیل شود ولو این که هنوز زمان واجب نرسیده باشد. زیرا اگر این شرط حاصل نشود (شرطی که در ملاک نیز دخیل است) منجر به تفویت واجب و از بین رفتن مصلحت و ملاکی است که در واجب است و جایز نیست. همانطور که گذشت عقل تفویت غرض لزومی مولا را نیز قبیح می داند، لذا کسی که این غرض را تفویت می کند از نظر عقل استحقاق عقوبت دارد. پس هر چند که این جا قدرت، شرعی است و در صورت اول عقلی، ولی از یک جهت با هم فرقی ندارند. یعنی اگر اتیان نشوند غرض لزومی مولا از بین می رود لذا این تحصیل قدرت بر او و حفظش برای کسی که واجد این قدرت است لازم است.

قسم دوم: جایی است که یک قدرت خاصی شرط شده است. یعنی قدرت بعد از حصول یک شرط خاص شرط وجوب است. اگر بخواهیم برای این مورد مثالی بزنیم می توانیم به استطاعت مثال بزنیم. استطاعت در حج به عنوان یک قدرت معتبر است ولی اشتراط این قدرت یک شرط شرعی است. قدرت مالی بدنی که تحت عنوان استطاعت می گنجد به علاوه دخیل در ملاک واجب می باشد. یعنی کسی که مستطیع نباشد و به مکه برود ولو این که همه اعمال را انجام بدهد آن ملاک نصیبش نمی شود.

حال آیا کسی لازم است که استطاعت را در خودش ایجاد کند تا برود حج را انجام بدهد تحصیل استطاعت لازم است یاخیر؟

تحصیل این قبیل مقدمات لازم نیست یعنی این که کسی بخواهد از قبل مقدمات واجب قدرت بر واجب پیدا کند، قبل از که شرط پیدا شود لازم نیست.

مقدمات حج مثل استطاعت لازم التحصیل نیستند تا کسی بگوید بر من لازم است که استطاعت در خودم ایجاد کنم تا حج بروم. نه این لزومی ندارد بلکه بالاتر، در بعضی از امور تفویت این قدرت نیز جایز است. یعنی هر چند عبد این قدرت را دارد اما می تواند زائلش کند.

توجه: گاهی می گوئیم تحصیل قدرت واجب نیست. آن وقت جای این سوال است که تفویت این قدرت در صورتی که موجود است جایز است یا خیر؟

عده ای می گویند: حتی تفویت چنین قدرتی اگر حاصل باشد جایز است. منتهی در مورد استطاعت این بحث است که آیا کسی که مستطیع شد می تواند استطاعت را زائل کند یا نه؟ این جا بحث این است که این استطاعت در اشهر حج حاصل شده یا در غیر آن که شعب و فروعی دارد. اما به طور کلی اگر کسی این کار را بکند این مشکل ایجاد نمی شود.

«الحمد لله رب العالمین»